

معرفی و نقد کتاب

فرهنگ، فضا و دولت – ملت^۱

۱. معرفی مختصر نویسنده

«دیپانکار گوپتا» استاد جامعه‌شناسی مرکز مطالعات نظام‌های اجتماعی دانشگاه جواهر لعل نهرو در هندوستان است. حوزه تخصصی مطالعاتی وی مردم‌شناسی اجتماعی است و علاوه بر تدریس و پژوهش، ریاست مرکز مطالعات نظام‌های اجتماعی دانشگاه جواهر لعل نهرو را برعهده دارد. وی نویسنده آثار متعددی در حوزه‌های جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی بوده، بالغ بر پانزده کتاب را در این حوزه تألیف و منتشر کرده است. در بیشتر این آثار، جامعه مورد مطالعه خود را کشور هندوستان قرار داده است که این اثر نیز از این امر مستثنا نبوده است. کتاب حاضر محصول یک طرح تحقیقاتی در مورد جامعه و مردم کشور هندوستان است.

۲. معرفی اثر

این کتاب دغدغه‌ها و توجهات مردم‌شناسانه را از مطالعه زندگی روستایی و آداب و رسوم، کاست‌ها و طبقات به حوزه ملاحظات دولت – ملت تسری و گسترش داده است. نویسنده چارچوب تحلیلی مفهوم فرهنگ را همراه با نمونه‌های علمی از زندگی روزمره برای تفسیر حکومت‌داری و شهروندی به کار می‌گیرد و نتیجه می‌گیرد که نهادهای به‌ظاهر سیاسی، دارای ریشه‌های عمیق فرهنگی هستند. پروفیسور گوپتا استدلال می‌کند که اهمیت فرهنگ در این واقعیت نهفته است که مبین راه تعامل مردم با یکدیگر در فضاهای تعریف‌شده و مشخص است. موجودیت دولت – ملت یکی از این فضاهاست و باید به‌عنوان یک پدیده مهم فرهنگی به حساب آید، نه اینکه فقط

1. Gupta, Dipankar (2000); Culture, Space and Nation-State; New Delhi: Sage Publications, 282.

به‌عنوان خطوطی بر روی نقشه جغرافیایی تلقی شود. به‌زعم وی تنها زمانی می‌توان ادعا کرد که پدیده دولت - ملت به‌خوبی درک شده است که به‌عنوان پدیده‌ای فرهنگی به آن نگریسته شود.

کتاب متشکل از دو بخش است: **بخش اول کتاب** با عنوان «از احساسات» مبتنی بر این فرض است که تنها در یک فضای مشخص تعریف شده می‌توان برداشتی آشکار و مشخص از عضویت فرهنگی داشت. نویسنده نتیجه می‌گیرد که چون دولت - ملت‌ها توسط احساس‌ها و نشانه‌های قوی هویتی محصور شده‌اند، پدیده‌های فرهنگی به حساب می‌آیند. اما این احساسات، علایق و نشانه‌های قوی هویتی نیازمند آن هستند که به‌وسیله ساختارهای حکومت، از طریق نزدیک کردن مردم به یکدیگر به‌واسطه اصل شهروندی در درون دولت - ملت، تقویت شوند.

در **بخش دوم کتاب** با عنوان «به سوی ساختار»، نمونه‌هایی از زندگی روزمره را برای بررسی پدیده‌های شهروندی، جامعه مدنی، گروه‌ها و اصناف و حفظ و حمایت از حقوق اقلیت‌ها در قالب مفهوم فرهنگی دولت - ملت ارائه می‌دهد.

بخش اول کتاب دربرگیرنده پنج فصل است. **فصل اول کتاب** با عنوان «فرهنگ، فضا و عضویت اجتماعی» با شرح این مسئله آغاز می‌شود که فرهنگ از جمله مفاهیمی است که برداشت‌ها و تعبیر متفاوت و متنوعی از آن ارائه می‌شود و شاید نتوان یک تعریف واحد و مقبول همگان از آن ارائه کرد. پس از ذکر این مقدمه نویسنده استدلال می‌کند که فرهنگ‌ها همچون تخته‌سنگ‌های یکدستی نیستند که نسبت به ملاحظات قدرت و سیاست بی‌اعتنا باشند. فرهنگ‌ها در واقع بیان‌کننده روابط قدرت هستند و حتی می‌توانند تا حدی احساسات مردم را برانگیزند که مردم حاضر باشند برای آن بمیرند و کشته شوند (ص ۱۷). نویسنده، پس از ذکر اهمیت فرهنگ، به موضوع رویه‌های فرهنگی می‌پردازد و بیان می‌کند که رویه‌های فرهنگی از جمله تعاملات، در درون فضاها و موقعیت‌های ساختاری مشخصی اتفاق می‌افتند. همین ویژگی، فرهنگ را از امور مصنوعی مجزا می‌کند، زیرا کالاها و چیزهای مصنوعی هیچ‌گونه حساسیتی نسبت به فضا و موقعیت فرهنگی مشخص ندارند (ص ۱۸).

نکته مهمی که در این فصل نویسنده بر آن تأکید می‌کند وجود رابطه بین فرهنگ و استعاره‌های پیونددهنده^۱ و مبتنی بر علقه مشترک است. از طرف دیگر نویسنده بیان

می‌کند که با توجه به وجود چنین رابطه‌ای، به دنبال پیوند این موضوع با مفهوم دولت - ملت و درک نقش مهمی که دولت - ملت‌ها در جوامع کنونی دارند است. از نظر نویسندگان دولت - ملت‌ها بر آگاهی مردم درباره فرهنگ خاص خودشان تأثیر می‌گذارند و بُعد ساختاری نهادینه کردن این احساسات مشترک مردم را فراهم می‌کنند (ص ۱۹). وی در ادامه به بیان رابطه میان فرهنگ، فضا و دولت - ملت می‌پردازد و بیان می‌کند که فرهنگ مبین راهی است که مردم با یکدیگر تعامل می‌کنند و اگرچه انواع مختلفی از تعاملات وجود دارد، این تعاملات مختلف در درون فضاهای مشخص و مکان‌های معینی اتفاق می‌افتد؛ در نتیجه، دولت - ملت هم به‌عنوان یک فضا، پدیده‌ای فرهنگی محسوب می‌شود و تنها خطوطی بر روی نقشه نخواهد بود.

در فصل دوم با عنوان «فضا، غیرفضا و مکان: استعاره‌های پیونددهنده و مبتنی بر علقه مشترک»، به بررسی مفهوم فرهنگ و دشواری ارائه یک تعریف مشخص از آن پرداخته شده و دوباره تأکید شده است که فرهنگ از دل تعاملات میان مردم و اعضای یک جامعه سر بر می‌آورد. بنابراین فرهنگ محصول تعاملات مردم با یکدیگر است و به تعبیر دیگر فرهنگ را خارج از تعاملات اجتماعی نمی‌توان درک کرد (صص ۲۸ و ۲۹). پروفیسور گوپتا بیان می‌کند که سیاست و قدرت به‌ندرت به‌عنوان پدیده‌های فرهنگی تلقی شده، اغلب به‌عنوان پدیده‌هایی خارج از فرهنگ به حساب می‌آیند؛ درحالی‌که حتی آداب و رسوم مبتنی بر قدرت در درون جوامع، همچون ازدواج، کاست‌ها و نظام‌های طبقاتی، همگی پدیده‌های فرهنگی محسوب می‌شوند (ص ۲۹ و ۳۰). وی در ادامه استدلال می‌کند که اگر فرهنگ از طریق عینک استعاره‌های پیونددهنده مبتنی بر علقه مشترک دیده شود، می‌توان چنین نتیجه گرفت که دلیل رفتار آنهایی که به دنبال عضویت در این استعاره‌های پیونددهنده هستند این است که این استعاره‌ها برایشان معنی‌دار است. استعاره‌های پیونددهنده متعددی در درون هر فرهنگ وجود دارد و علت آن هم این است که انسان‌ها دائماً در حال تعامل با یکدیگرند و زندگی آنها تک‌بُعدی نیست. به‌عنوان مثال ممکن است مجموعه مشخصی از مردم متعلق به یک کاست (طبقه) باشند که این کاست (طبقه) در مقابل کاست (طبقه) دیگری قرار داشته باشد، اما هر دوی این طبقات (کاست‌ها) متعارض و متضاد ممکن است خودشان را متعلق به گروه هندو در مقابل گروه‌های دیگر در هندوستان بدانند و این چرخه همین‌طور ادامه یابد (ص ۳۲). وی استدلال می‌کند که حتی لغات هم باید در چارچوب فرهنگی خودشان دیده شوند و بیان می‌کند که به همین دلیل است که ترجمه‌ها نمی‌توانند همچون متون اصلی

همه ابعاد یک لغت را بازگو کرده، بستر فرهنگی طرح آن لغات را بیان کنند (ص ۳۴). وی در ادامه این فصل به موضوع تفاوت میان فضای فرهنگی و فضای بوروکراتیک می‌پردازد. از نظر وی فضای بوروکراتیک یک فضای غیرمحصور و باز است و همه را به عضویت می‌پذیرد. با پیشرفت فناوری اطلاعاتی، متخصصان همه نقاط جهان می‌توانند در هر کجای جهان که شرایط بهتری برایشان وجود داشته باشد مشغول به کار شوند. علت هم این است که فضای بوروکراتیک به روی همه باز است و از این منظر با فضای فرهنگی تفاوت اساسی دارد. زیرا فضای فرهنگی یک فضای بسته و محصور به حساب می‌آید (ص ۳۵). در آخر به تفاوت‌های میان استعاره‌های پیونددهنده و مبتنی بر علقه مشترک می‌پردازد و بالاخره به این موضوع می‌پردازد که اگرچه برخی ایدئولوژی‌های سیاسی مثل نژادگرایی، بنیادگرایی و طبقه‌گرایی مستقیماً ریشه در استعاره‌های پیونددهنده و مبتنی بر علقه مشترک دارند، در برخی موارد ایدئولوژی‌ها و سیاست‌ها، مثل سیاست‌های اقتصادگرایانه (سیاستی که مبتنی بر سود و فایده است و مردم را به فدا کردن جان خود برای رسیدن به هدف تشویق نمی‌کند) صدق نمی‌کند (ص ۶۴).

فصل سوم «استعاره‌های پیونددهنده و مجموعه‌های متداول معانی» نام دارد. نویسنده بر این نظر است که استعاره‌های پیونددهنده معانی متفاوتی دارند و این امر نشان‌دهنده این است که یک انسجام قاعده‌مند در مورد مفهوم فرهنگ وجود ندارد. بنابراین مفهومی همچون مشروعیت که مبین پرسشی درباره قدرت سیاسی است، ممکن است در حوزه‌های موضوعی دیگری غیر از سیاست، معانی دیگری داشته باشد. بنابراین نتیجه‌ای که نویسنده در این فصل ارائه می‌دهد این است که استعاره‌های پیونددهنده و مبتنی بر علقه مشترک دارای معانی متفاوتی بوده، بدون این تفاوت‌ها پویایی فرهنگ را نمی‌توان درک کرد (ص ۶۸).

در **فصل چهارم** با عنوان «فضا، سرزمین و دولت - ملت» نویسنده به موضوع فضاهای فرهنگی و عضویت‌های هم‌پوشان در این فضاها اشاره می‌کند. وی بیان می‌دارد که همیشه فضاهای فرهنگی واحدهای جغرافیایی مجزا از یکدیگر نیستند، اما باید توجه داشت که تماس‌ها و ارتباطات، شرطی ضروری برای رسیدن به اشتراکات میان فضاهای فرهنگی به شمار می‌آیند. از سوی دیگر، استدلال وی این است که زمانی که فضاهای فرهنگی متفاوت از لحاظ جغرافیایی از هم جدا هستند مشکلی برای فهم آن فضاهای فرهنگی مجزا وجود ندارد، زیرا در چنین شرایطی هرکدام از آنها مجموعه‌های

متفاوتی از استعاره‌های پیونددهنده خود را دارا هستند. بنابراین میزان تعامل واقعی بین این فضاها و فرهنگی که از نظر جغرافیایی از یکدیگر مجزا هستند، در سطح نازلی خواهد بود (ص ۹۷). اما زمانی که چنین شرایطی وجود نداشته باشد و فضاها فرهنگی متفاوتی در درون یک فضای جغرافیایی وجود داشته باشند، در این صورت موضوع عضویت‌های هم‌پوشان به وجود می‌آید. وی در ادامه مثالی را درباره کشور هندوستان ارائه کرده، بیان می‌کند که مثلاً یک فرد ممکن است از یک طرف متعلق به یک کاست (طبقه) باشد و از طرف دیگر هندو هم باشد. در چنین شرایطی عضویت‌های هم‌پوشان شکل خواهد گرفت. زیرا هندو بودن عام‌تر از تعلق به یک کاست معین است و طبعاً این هم‌پوشانی در حوزه استعاره‌های پیونددهنده به وجود خواهد آمد. بنابراین زمانی که هندو بودن اهمیت بیشتری داشته باشد، اهمیت استعاره‌های تعلق به جامعه کاست، نسبت به استعاره‌های تعلق به جامعه هندو کمتر بوده، تلاش برای عضویت در کاست ممکن است به اندازه تلاش برای عضویت در جامعه هندو مورد توجه آن فرد قرار نگیرد (ص ۹۷ و ۹۸).

در ادامه این فصل نویسنده بیان می‌کند که عضویت در درون دولت - ملت هم مبتنی بر استعاره‌های پیونددهنده است، اما این استعاره‌های پیونددهنده آن قدر قوی و عام هستند که می‌توانند به راحتی با دیگر استعاره‌های پیونددهنده فرهنگی موجود در فضای سرزمینی دولت - ملت همزیستی داشته باشند. از نظر نویسنده استعاره‌های پیونددهنده‌ای که مبنای عضویت در درون دولت - ملت قرار می‌گیرند، از یک دولت - ملت به دولت - ملت دیگر متفاوت است. به عنوان مثال انقلاب فرانسه سبب ملی‌گرایی فرانسوی شده است؛ وحدت آلمان بر اساس استعاره پیونددهنده زبان صورت گرفت؛ مبارزه با امپریالیسم ژاپن به عنوان یک استعاره پیونددهنده سبب ملی‌گرایی چین شد و بالاخره مبارزه با استعمار بریتانیا (به عنوان یک استعاره عام پیونددهنده) سبب ظهور پاکستان و ملی‌گرایی هند شد. بنابراین این استعاره‌های پیونددهنده فراتر از خاص‌گرایی‌های فرهنگی در درون هر دولت - ملت بوده، هیچ تعارضی با آن استعاره‌های پیونددهنده مبتنی بر خاص‌گرایی فرهنگی در درون این جوامع ندارند. از نظر نویسنده اگر صرفاً عامل جغرافیا برای یک دولت - ملت اهمیت داشته باشد و عوامل فرهنگی در نظر گرفته نشود، هیچ فرقی بین امپراتوری و دولت - ملت وجود نخواهد داشت؛ درحالی‌که باید توجه داشت که دولت - ملت یک پدیده جغرافیایی

صرف نیست و پدیده‌ای فرهنگی به شمار می‌آید. دولت - ملت فرزند مشارکت جمعی، ارتباطات طولانی مدت و تحرک فرامحلی در سطح وسیع، همراه با ایدئولوژی عامی است که از مرزهای محلی محدود فراتر می‌رود. ایدئولوژی سبب می‌شود که مردمی هم که ممکن است از لحاظ جغرافیایی از هم بسیار فاصله داشته باشند و هیچ ارتباط چهره‌به‌چهره و رودررویی را هم با یکدیگر نداشته باشند، از لحاظ فرهنگی به یکدیگر بسیار نزدیک شوند و خود را متعلق به اجتماع فرهنگی واحدی بدانند. در آخر این فصل نویسنده نتیجه می‌گیرد که چون دولت - ملت یک پدیده فرهنگی است و استعاره‌های پیونددهنده دولت - ملت مبتنی بر احساسات مشترک است، در نتیجه شکل‌گیری دولت بعد از شکل‌گیری ملت اتفاق می‌افتد. زمانی که ملت به‌عنوان یک برساخته ایدئولوژیک شکل گرفت، به دنبال آن ساختار دولت نیز ایجاد می‌شود (ص ۱۱۲).

نویسنده در **فصل پنجم** با عنوان «احساس و ساختار: ملت و دولت» بیان می‌کند که ملت به‌عنوان یک اجتماع، فضایی فرهنگی را در درون یک واحد جغرافیایی بنیان می‌نهد که در تأثیر و تأثر با واحدهای جغرافیایی دیگر است. اگر از چشم‌انداز کثرت در عین وحدت به بحث نگریسته شود، دولت - ملت‌های مختلف می‌کوشند تا تناسب و هماهنگی میان گروه‌های فرهنگی مختلف و اجتماعات فرهنگی متفاوت را ایجاد و حفظ کنند و به نمایندگی از آنها عمل نمایند. در این تعبیر، دولت - ملت به‌عنوان یک اجتماع و یا فضای فرهنگی فرض می‌شود که برای رفع و آگرایی‌های فرهنگی رویه‌هایی را در قالب‌های مختلف نظیر تلاش برای حذف تفاوت‌ها، ادغام و جذب فرهنگ‌های حاشیه‌ای، استحاله فرهنگی و یا پذیرش تنوع فرهنگی اتخاذ می‌کند (صص ۱۳۸ و ۱۳۹). اما مطالعات تاریخی نشان می‌دهد که در مراحل اولیه شکل‌گیری دولت - ملت‌ها در اروپا، برخورد غیر متساویانه‌ای با فرهنگ‌های حاشیه‌ای و اقلیت صورت گرفته است (ص ۱۵۱).

نویسنده استدلال می‌کند که هیچ دولت - ملتی نمی‌تواند بدون وجود استعاره‌های پیونددهنده تداوم داشته باشد، اما در ادامه تأکید می‌کند که صرف وجود این استعاره‌های پیونددهنده برای تداوم دولت - ملت کافی نیست، بلکه برای اینکه دولت - ملت‌ها تداوم داشته باشند و در طول زمان خود را بازتولید کنند، لازم است خط‌مشی‌ها و سیاست‌هایی را برای ایجاد هم‌بستگی میان مردم اتخاذ کنند. اگر چنین اقدامی را بتوانند انجام دهند یک دولت - ملت قوی در درون یک سرزمین مشخص شکل خواهد گرفت. بنابراین دولت - ملت‌ها بر اساس این استعاره‌های پیونددهنده عام و فراگیری

که سبب حیات فضای فرهنگی آنها می شود ایجاد می شوند و می توانند روابط فرهنگی ذاتاً نابرابر و مبتنی بر سلطه را که در درون جوامع وجود دارند، از بین ببرند؛ زیرا دولت - ملت متعلق به همه قشرها اعم از غنی و فقیر، مسلط و زیر سلطه است. در اینجاست که موضوع شهروندی مطرح می شود. همه دولت - ملت های معاصر دغدغه تحقق شهروندی را دارند، اما به نظر می رسد که روش هایی را که برای تحقق این امر به کار می گیرند، متفاوت باشد. نکته مهم این است که چنین ابزارهای سیاست گذاری عمومی در دوران ماقبل مدرن مورد استفاده قرار نمی گرفت. بنابراین دولت ها با استفاده از این ابزارها، از جمله تحقق شهروندی، سعی می کنند احساسات فرهنگی مشترک میان مردم را نهادینه و ساختارمند کنند.

بخش دوم کتاب با عنوان «به سوی ساختار» دربرگیرنده فصول ششم تا نهم است. در **فصل ششم** با عنوان «جامعه مدنی یا دولت: چه چیزی برای مقوله شهروندی اتفاق افتاده است؟» نویسنده بیان می کند احساساتی که سبب تولد ملت می شود همیشه منجر به شکل گیری دولت های لیبرال دموکرات نمی شود. از نظر وی دولت های فاشیستی نمونه خوبی برای این امر است. بنابراین دولت لیبرال دموکرات به طور طبیعی بعد از شکل گیری ملت به وجود نخواهد آمد. برادری و هم بستگی سبب ایجاد شرایطی می شود که در آن افراد می توانند آزادی مشارکت در اقدامات و فعالیت های جمعی داشته باشند، اما برای اینکه این برادری و هم بستگی حاصل شود جامعه مدنی باید وجود داشته باشد. جامعه مدنی مجموعه ای از شرایط است که در درون آن افراد به صورت جمعی در تعامل با دولت هستند و در این فرایند آزادی افراد از طریق مشارکت در طرح های مشترک تقویت می شود. استدلال نویسنده در این فصل آن است که جامعه مدنی بستر و شرایط نهادینه شدن ساختارهای جامعه لیبرال دموکرات و تقویت شهروندی را فراهم می کند و دولت بدون وجود جامعه مدنی نمی تواند جامعه لیبرال دموکراتی را ایجاد کند (صص ۱۸۹-۱۶۰).

فصل هفتم، «برادری، شهروندی و اقدام ایجابی: بازنویسی ملاحظات به زبان حقوقی» نام دارد. در این فصل به این موضوع پرداخته می شود که جامعه مدنی تنها شرایط را برای تحقق برادری میان اعضای یک جامعه فراهم می کند و دولت - ملت در جهت تحقق برادری و به دنبال آن هم بستگی میان افراد، باید ساختارهایی را ایجاد کند و اقداماتی را در این زمینه انجام دهد. استدلال نویسنده این است که برادری و

هم‌بستگی به صورت خودجوش محقق نمی‌شود، بلکه یک طرح طولانی مدت و ادامه‌دار است. بنابراین لازم است که موانع موجود بر سر راه تحقق برادری و هم‌بستگی شناسایی شده، برای مرتفع ساختن آنها اقدام شود. از جمله این موانع وجود فقر، بی‌عدالتی و تبعیض در برخی خرده‌فرهنگ‌ها در درون دولت - ملت‌ها و عدم رعایت حقوق اقلیت‌هاست. در ادامه این فصل نویسنده به رهیافت‌های مختلفی که درباره این موضوع مطرح شده است اشاره می‌کند. وی بیان می‌دارد که دیدگاه‌های مختلفی درباره ارتباط سه مفهوم آزادی، برابری و برادری وجود دارد که در بین آنها به صورت خیلی مشخص به آراء راولز، اجتماع‌گرایانی همچون مک‌ایتتایر و چارلز تیلور و بالاخره دیدگاه ویل کیملیکا^۱ پرداخته، تفاوت‌های آنها را با یکدیگر برمی‌شمرد و نقاط ضعف هر کدام از آنها را بیان می‌کند و نهایتاً پیشنهاد خود را ارائه می‌دهد (صص ۲۰۹-۱۹۲). استدلال خود نویسنده این است که این سه مفهوم را نمی‌توان از یکدیگر جدا و تفکیک نمود، زیرا سبب تقلیل‌گرایی مفهومی می‌شود. وی ابتدا به دیدگاه جان راولز درباره جایگاه مفهوم برادری و ارتباط آن با دو مفهوم آزادی و برابری می‌پردازد و این دیدگاه راولز را مورد تأکید قرار می‌دهد که نباید در بررسی مفاهیم مذکور دچار ترجیح‌گرایی شد و یکی را بر دیگری ترجیح داد. در بخش بعد دیدگاه اجتماع‌گرایان و تفکدهایی را که آنها بر آراء راولز وارد کرده‌اند مطرح می‌کند، اما خود نویسنده نیز تفکدهایی بر آراء اجتماع‌گرایان مطرح کرده، از دیدگاه جان راولز در مورد برادری دفاع می‌کند. وی استدلال می‌کند که نگاه راولز به مفهوم برادری می‌تواند عمق بیشتری به درک ما از مفهوم شهروندی ببخشد، زیرا انسان‌ها همه به یکدیگر نیازمندند و تنها از طریق همکاری فعال با یکدیگر می‌توانند خود را تقویت کنند و قدرتمند سازند (صص ۲۰۲ و ۲۰۳). گوپتا استدلال می‌کند که نظریه عدالت راولز نسبت به دیدگاه اجتماع‌گرایان با دموکراسی‌های نهادینه مدرن سازگارتر است. از نظر وی ما باید نارضایتی‌ها و شکایات همیشگی اقلیت‌های دولت‌های چندفرهنگی را کاملاً مورد توجه قرار دهیم، زیرا این تفاوت در توانایی‌ها بر اساس تولد افراد به وجود نیامده‌اند و توزیع نشده‌اند، بلکه منتج از دلایل ریشه‌دار و عمیق تاریخی هستند که می‌توان آنها را با استفاده از برخی سازوکارها تقلیل داد و حتی از بین برد. اما در همین زمینه نیز وی دیدگاه راولز را مورد نقد قرار می‌دهد و بیان می‌کند که راولز اگرچه نمی‌خواهد که این اقلیت‌های جوامع

1. Will Kymlicka

چندفرهنگی در رنج، ناراحتی و محرومیت باشند، پاسخ مشخصی را برای حل این معضل ارائه نمی‌دهد. وی در بخش آخر دیدگاه کیملیکا را مورد بررسی قرار می‌دهد. گوپتا بیان می‌کند که از نظر کیملیکا همه لیبرال‌ها، مخصوصاً راولز، وجود تفاوت را مورد تأکید قرار می‌دهند و حتی تکثر، بعد مهمی از شرایط تحقق عدالت از نظر راولز است، اما از نظر کیملیکا حمایت فرهنگ‌های در اقلیت (از جمله تبعیض‌های مثبت و حمایتی) از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. به نظر گوپتا، کیملیکا به دنبال تلفیق نظریه لیبرال از انتخاب فردی با حقوق اجتماعی فرهنگ‌های اقلیت است (ص ۲۰۵)، اما نویسنده این دیدگاه کیملیکا را هم مورد نقد قرار می‌دهد. وی استدلال می‌کند که از نظر کیملیکا حفظ فرهنگ‌های اقلیت خودش یک هدف است (ص ۲۰۸)، اما اگر حفظ این فرهنگ‌ها مانع توسعه شهروندی و برادری و تحقق برابری فرصت شوند که رژیم‌های لیبرال خواهان آن هستند، بر اساس چه مبنایی می‌توانند مورد حمایت دموکراسی‌های نهادینه شده قرار گیرند؟ گوپتا استدلال می‌کند که حمایت از فرهنگ‌های اقلیت کاملاً متفاوت با برنامه‌های تبعیض مثبت است که به رهایی شهروندان از نابرابری‌های تاریخی کمک می‌کند. در پایان این فصل، به این دیدگاه دورکهایم که انسجام ارگانیک نیازمند انسجام مکانیک به‌عنوان مبنای خود است، اشاره می‌کند (ص ۲۰۹).

در **فصل هشتم** با عنوان «تبعیض مثبت و مسئله برادری: پیوند دورکهایم به راولز» به این موضوع پرداخته می‌شود که اگر تبعیض مثبت توسط دولت‌ها در درون جوامع اعمال شود می‌توان امیدوار بود که در طولانی‌مدت احساس سهیم بودن در سرنوشت یکدیگر در افراد ایجاد شده، به دنبال آن برادری محقق شود. اگر دولت‌ها تلاش کنند که موانع موجود بر سر راه تحقق برادری و هم‌بستگی را از طریق تبعیض مثبت نسبت به برخی گروه‌ها و طبقات جامعه برطرف سازند، می‌توان انتظار تحقق برادری و هم‌بستگی در میان همه اعضای آن دولت - ملت داشت؛ زیرا در غیر این صورت وجود موانع مذکور سبب می‌شود که برخی خرده‌فرهنگ‌های درون یک دولت به دلیل تبعیض‌ها و محرومیت‌هایی که به‌واسطه رنگ پوست خاص یا عضویت در یک کاست (طبقه) خاص و تعلق به یک قومیت خاص بر آنها وارد می‌شود، به مخالفت‌های اجتماعی به‌صورت مکرر اقدام ورزیده، شرایط ایجاد جامعه مدنی را مشکل سازند. در ادامه فصل نویسنده سیاست‌هایی را که در دو دوره مشخص در هند برای تحقق برادری و هم‌بستگی، به دو شکل متفاوت، صورت گرفته است مطرح ساخته و با یکدیگر

مقایسه می‌کند. این دو سیاست‌گذاری یکی «آمبده‌کار»^۱ و دیگری «مندان»^۲ نام دارد. سیاست‌گذاری آمبده‌کار در اصل برای از بین بردن مصیبت‌ها و بلاهایی که نظام طبقاتی در جامعه هندوستان ایجاد کرده بود طراحی و اجرا شد و هدف آن کاهش نقش طبقات در زندگی عمومی مردم هند بود. اما طراحی سیاست‌گذاری مندان برعکس برای اهمیت دادن طبقه به‌عنوان یک منبع مهم سیاسی صورت گرفت. از نظر نویسنده، طرح آمبده‌کار نسبت به طرح مندان از ویژگی‌های مثبت بیشتری برخوردار بود؛ زیرا از یک سو در صدد تقویت برادری و هم‌بستگی میان شهروندان در یک فضای کاملاً دموکراتیک و از سوی دیگر دارای ابعاد اخلاقی بود.

در فصل آخر کتاب با عنوان «اقلیت‌سازی و سپهر عمومی»، نویسنده بیان می‌کند که حق اعمال رویه‌های فرهنگی از سوی شهروندان در درون جوامع کنونی، همچون گذشته ناشی از سخاوت و بخشندگی سلاطین نیست، بلکه یکی از ابعاد و ویژگی‌های شهروندی محسوب می‌شود. زیرا اگر غیر از این باشد دیگر دولت - ملت دموکراتیک نخواهد بود. باین‌همه نتیجه‌ای که نویسنده از ارائه مطالب گفته‌شده می‌گیرد این است که پذیرش صرف حق اعمال رویه فرهنگی به معنای این نیست که مشکل اقلیت‌ها در درون این‌گونه جوامع حل شده است، بلکه آن چیزی که برای حل مشکل اقلیت‌ها لازم است این است که بتوانند در سپهر عمومی حضور مؤثری داشته باشند. گشایش درهای سپهر عمومی به روی همه شهروندان، اعم از اقلیت و اکثریت، مهم‌ترین تحول و پیشرفت دولت - ملت‌های لیبرال دموکرات است؛ زیرا سپهر عمومی حوزه‌ای برای رقابت همه شهروندان ایجاد می‌کند و به نمایندگان فضاها و فرهنگ‌های متفاوت اجازه می‌دهد تا بتوانند از طریق آن بر افکار عمومی تأثیر بگذارند (ص ۲۳۷).

۳. نقد اثر

الف) نقد شکلی

بررسی کتاب حاضر نشان می‌دهد که این کتاب از لحاظ شکلی دارای نقاط قوت فراوانی است. نخست اینکه نویسنده حتی‌المقدور تلاش کرده است تا از منابع دست‌اول قابل توجهی (چه از لحاظ کمی و چه از لحاظ کیفی) برای تألیف اثر بهره بگیرد. دوم، تقسیم‌بندی فصول کتاب در دو بخش مشخص و پایبند بودن نویسنده به

1. Ambedkar

2. Mandal

چینش فصول در درون این دو بخش، بر اساس محتوا و مضمون مطالب نیز قابل تقدیر است. سوم اینکه نویسنده از لحاظ شکلی، تناسب تعداد فصول کتاب در درون هر بخش را در نظر گرفته است. بنابراین پنج فصل اولیه در بخش اول و چهار فصل باقی مانده در بخش دوم ارائه شده است. چهارم، چون این اثر توسط ناشر معتبر بین‌المللی (Sage) منتشر شده است، با برخی مشکلات مثل وجود اغلاط حروف‌نگاری در متن کمتر مواجه است. تنها در یک مورد در صفحه ۲۳، سطر ۳۱ واژه «عام‌گرایی» به اشتباه به جای واژه «خاص‌گرایی» چاپ شده است. پنجم سازگاری عنوان کتاب با محتوای آن است، به نحوی که عنوان اثر کاملاً گویای مطالب مندرج در فصول نه‌گانه کتاب و استدلال اصلی نویسنده است که دولت - ملت هم همچون دیگر موجودیت‌ها، یک فضای فرهنگی محسوب می‌شود. ششم نحوه ارجاع‌دهی دقیق منابع است که در کل متن کتاب توسط نویسنده رعایت شده است و نویسنده تلاش نموده تا با استفاده از روش ارجاع درون‌متنی اصل امانتداری را حفظ کند.

اما علی‌رغم تمام نقاط قوت گفته شده، این اثر دارای برخی نقاط ضعف نیز هست. اولاً کتاب فاقد دو بخش مقدمه و نتیجه‌گیری به صورت مشخص است. ثانیاً در تمامی فصول کتاب مقدمه و نتیجه‌گیری دیده نمی‌شود. ثالثاً تناسب تعداد صفحات فصول نیز در برخی فصل‌های کتاب رعایت نشده است. به عنوان نمونه، فصل اول دربرگیرنده ۱۱ صفحه و فصل چهارم دربرگیرنده ۴۰ صفحه است. رابعاً، نویسنده در مقدمه کتاب به معرفی بخش‌ها و فصول کتاب پرداخته و در فصل اول کتاب که از آن با عنوان مقدمه نام برده است، شروع به طرح مطالب خود به صورت تفصیلی نموده است. خامساً، برخی از مطالب، به خصوص در فصول اول، دوم و سوم، دائماً از سوی نویسنده تکرار شده است و همین امر سبب تکراری بودن مطالب و در نتیجه خستگی خواننده از مطالعه متن می‌شود. نهایتاً اینکه در فصول مذکور، عناوین فرعی زیادی به چشم می‌خورد و همین امر سبب عدم انسجام و پراکندگی مطالب فصول مذکور شده است.

ب) نقد روشی

اگرچه از بررسی این اثر می‌توان این گونه استنباط کرد که نویسنده از روش تحلیلی - تبیینی برای تألیف کتاب بهره گرفته، در هیچ جای کتاب به روش مورد استفاده خود اشاره نکرده است. بهتر بود نویسنده محترم در فصل اول - که از آن به عنوان مقدمه یاد کرده است - به روش پژوهش مورد استفاده در این اثر اشاره می‌کرد. اما نقطه قوتی که

ازلحاظ روشی در این کتاب دیده می‌شود این است که نویسنده در همه فصول کتاب، برای سنجش استدلال‌های خود، جامعه هندوستان و فضاها‌ی فرهنگی متفاوت و متنوع در این جامعه را مورد بررسی قرار داده است که این امر بر انسجام روشی و محتوایی مطالب کتاب افزوده است.

ج) نقد محتوایی

از نظر محتوایی نیز این اثر دارای نقاط قوت متعددی است. اولاً از آنجایی که در این اثر موضوع فرهنگ و رابطه آن با دولت - ملت مورد تأکید قرار گرفته است، اثری میان‌رشته‌ای محسوب شده، همه پژوهشگران حوزه‌های مختلف مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و مطالعات فرهنگی می‌توانند از آن بهره‌مند شوند. ثانیاً، رهیافتی بدیع برای مطالعه دولت - ملت‌ها و از منظری مردم‌شناسانه و فرهنگ‌مدار از سوی نویسنده ارائه شده است که قوت اثر را بیشتر کرده است. ثالثاً، نویسنده از مبانی نظری و تحلیلی نسبتاً قوی برای تألیف فصول کتاب بهره گرفته و تلاش کرده است تا بدین وسیله بین دو حوزه مردم‌شناسی و علوم سیاسی پیوند ایجاد کند که از این منظر نیز کتاب حاضر درخور تحسین است. رابعاً بعد نوآورانه بودن اثر از لحاظ محتوایی است، زیرا نویسنده، دغدغه‌ها و توجهات مردم‌شناسانه را از مطالعه زندگی روستایی و آداب و رسوم، کاست‌ها و طبقات، به حوزه ملاحظات دولت - ملت تسری و گسترش داده است. گوپتا چارچوب تحلیلی مفهوم فرهنگ را همراه با نمونه‌های عملی از زندگی روزمره برای تفسیر حکومت‌داری و شهروندی به کار گرفته، نتیجه می‌گیرد که نهادهای به‌ظاهر سیاسی، دارای ریشه‌های عمیق فرهنگی هستند. وی دولت - ملت را به‌عنوان یک پدیده مهم فرهنگی در نظر می‌گیرد، نه صرفاً به‌عنوان خطوطی بر روی نقشه جغرافیایی. به‌زعم وی تنها زمانی می‌توان ادعا کرد که پدیده دولت - ملت به‌خوبی درک شده است که به‌عنوان پدیده‌ای فرهنگی به آن نگریسته شود.

اما به نظر می‌رسد، برخی ایرادهای محتوایی نیز بر این اثر وارد است:

نخست اینکه راهکار نویسنده کتاب در ارائه مفهوم شهروندی و حضور همگان در سپهر عمومی و تأثیرگذاری بر این حوزه، مبتنی بر بحث تکثرگرایی فرهنگی است. این موضوع، موضوعی است که بیشتر پژوهشگران حوزه مطالعات فرهنگی و علوم سیاسی به‌عنوان روشی مطلوب برای مدیریت جوامع چندفرهنگی بر آن تأکید می‌کنند. بنابراین، از این منظر، نویسنده صرفاً به تکرار موضوع تکثرگرایی فرهنگی با بیانی دیگر مبادرت

ورزیده است راهکار جدیدی ارائه نداده و در نتیجه ابتکار و بداعتی در این زمینه انجام نداده است.

دوم اینکه مفهوم استعاره‌های پیونددهنده ازسوی نویسنده بسیار وسیع تعریف شده است و مصادیق متعددی را دربرمی‌گیرد؛ در نتیجه زمانی که از این مفهوم برای تبیین دیدگاه‌های مختلف، اعم از موافق و مخالف، استفاده می‌شود فاقد یک مجموعه مشخص از مصادیق بوده، آن تبیین خالی از اشکال نخواهد بود. زیرا هر ارزش فرهنگی می‌تواند به‌عنوان یک استعاره پیونددهنده به حساب آید و همین امر امکان تبیین علمی را محدود می‌کند. به تعبیر دیگر، هرکدام از دیدگاه‌های موافق و یا مخالف سعی می‌کنند از مصادیقی برای استفاده از تبیین و تحلیل خود استفاده کنند که به نفع آنها باشد و در نتیجه آن تبیین و تحلیل نادرست خواهد بود.

سومین نقد محتوایی این است که ریشه‌های این استعاره‌های پیونددهنده و دلایل مشخص برای ظهور و افول تدریجی آنها، ازسوی نویسنده مطرح نشده است. گوپتا تنها به این دلیل کلی بسنده می‌کند که با تغییر فناوری و تغییر دیدگاه‌ها در مورد زندگی خوب آنها به وجود می‌آیند و از بین می‌روند و نظر خود را در این باره به‌صورت مشخص و مستدل بیان نمی‌کند.

چهارمین نقد محتوایی این است که زمانی که نویسنده به تلاش‌های کیملیکا در ترکیب نظریه لیبرال انتخاب فردی با حقوق اجتماعی فرهنگ‌های اقلیت می‌پردازد، از دیدگاه کیملیکا به جهت عدم توانایی‌اش در ارائه پیشنهادی برای جذب مخالفان در درون جوامع انتقاد می‌کند (صص ۲۰۹-۲۰۵)؛ درحالی‌که کیملیکا در کتاب خود با عنوان *شهروندی چندفرهنگی* به‌صورت کاملاً مشخصی حمایت بیرونی از گروه‌های اقلیت را از موضوع محدودیت‌های درونی بر اعضای اجتماع متمایز کرده است و از موضوع حمایت خارجی پشتیبانی کرده، قویاً علیه هر نوع محدودیت درونی بر اعضای گروه که ممکن است حقوق اعضای گروه را نقض و اقتدار سنتی را تعدیل کند مخالفت می‌کند.

بهاره سازمند

استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه یزد

